

مجموعه مقالات فلسفه هنر و زیبایی شناسی ۳

هنر، احساس و بیان

(چاپ سوم)

رابرت ویلکینسون

مترجم: امیر مازیار

بنگاه



۱۳۹۷

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷.....	سخن ناشر
۹.....	مقدمه
۱۳.....	۱. بیان به عنوان خصیصه معرف هنر
۱۳.....	نظریه تولستوی در هنر چیست؟
۲۵.....	نظریه کالینگود در مبادی هنر
۴۱.....	۲. سه نظریه درباره موسیقی
۴۲.....	موسیقی به مثابه زبان احساسات
۵۵.....	موسیقی به مثابه نماد احساس
۶۵.....	هانسلیک: «ذات موسیقی صدا و حرکت است»
۹۱.....	۳. بیان و انتقال زیبایی شناسانه
۹۲.....	هنرمند
۱۰۰.....	اثر هنری
۱۰۵.....	مخاطب

۴. نتیجه ۱۱۷

پی نوشتها ۱۲۱

کتابنامه ۱۲۷

واژه نامه ۱۳۱

۱. بیان به عنوان خصیصه معرف هنر

نظریه تولستوی در هنر چیست؟

تولستوی، نخست، از این جنبه به مسئله ماهیت هنر می‌پردازد که چه عاملی باعث می‌شود افراد مختلف در راه هنر متقبل رنج شوند یا دست‌کم به خاطر آن با مشکلات ناخوشایندی مواجه شوند: هزینه گزافی صرف هنر می‌شود که می‌توان آن را به مصارف دیگر رساند؛ با مردم به خاطر هنر بدرفتاری می‌کنند و در راه هنر قربانی‌هایی انجام می‌گیرد و نظایر آن. هر نهاد انسانی که مسبب چنین رفتارهایی است نیاز به توجیه دارد، و به نظر تولستوی، قدم اول در توجیه باید تعریفی از نهاد مذکور باشد (تولستوی، ۱۹۶۹، فصل ۱ و ۲). تولستوی تعاریفی از هنر را که در آثار معتبر، تقریباً از نیمه قرن هجدهم تا زمان خود، یافته فهرست می‌کند و همه آنها را مغشوش می‌یابد (همان، فصل ۳). بنابراین، خود دست به تعریف هنر می‌زند، و این کار را با این پرسش آغاز می‌کند که هنر در حیات انسانی در خدمت چه هدفی است؟ تولستوی با نگاه به این موضوع از این منظر، معتقد است که «نمی‌توان از درک این امر بازماند که هنر یکی از طرق مراوده انسانها با هم است» (همان، ص ۱۲۰). آدمی از طریق کلمات، اندیشه‌هایش را به دیگران انتقال می‌دهد و از طریق هنر احساساتش را منتقل می‌کند. هنر (همچون زبان)

وسیله رسیدن به هدفی است که تولستوی آن را بسیار با ارزش می‌داند: هدف اتحاد میان ابناء بشر. هنر حس اتحادی روحانی را ایجاد می‌کند: «خصلت اساسی و نیروی عظیم و جذاب هنر در رها نمودن ما از جدایی و عزلت و در متحد ساختن ما با دیگران است» (همان، ص ۲۲۸). هنر این اتحاد را از طریق انتقال احساسات ممکن می‌سازد. از این رو تولستوی هنر را چنین تعریف می‌کند:

هنر فعالیتی انسانی و عبارت از این است که شخصی آگاهانه و از طریق نشانه‌های خارجی خاصی، احساساتی را که تجربه کرده به دیگران انتقال دهد، و اینکه دیگران از این احساسات متأثر شوند و آنها را تجربه کنند.

(همان، ص ۱۲۳)

یعنی یک شیء اثر هنری است اگر و فقط اگر:

الف) موجب شود مخاطب احساساتی را تجربه کند؛

ب) خالق اثر آگاهانه چنین امری را در آن قصد کرده باشد؛

ج) خالق اثر خود چنین احساساتی را تجربه کرده باشد.^[۱]

تولستوی این تعریف را با مدعای عمده دیگری تکمیل می‌کند زیرا او نه تنها طبقه آثار هنری را به آثار بیانگری که ذکر آن رفت محدود می‌کند، بلکه خواهان محدود و مشروط کردن احساساتی است که ارزش انتقال از طریق آثار هنری را دارند. تولستوی برای ارزشگذاری میان احساسات نیاز به یک قاعده یا اصل دارد، و اصل مورد استفاده تولستوی برآمده از آن عقاید

دینی است که او در زمان نگارش هنر چیست،^۱ به آنها معتقد بود. تولستوی در این مرحله از زندگی اش مسیحی پرشور و زاهد مشربی بود. او لذا یذ شهبانی را تقبیح می‌کرد و غایت همه افعال (آدمی) را وحدت میان ابناء بشر می‌دانست، امری که او آن را مسیحیت راستین قلمداد می‌کرد (همان، ص ۱۵۱). پس احساسات باارزش، آن احساساتی هستند که موجد و نماینده وحدت و برادری باشند، و هنر باید این احساسات را منتقل کند.^[۲]

بسیار زود آشکار می‌شود که از منظر تولستوی تعداد بسیار کمی از آثار برگزیده هنر اروپایی، از هر نوعی، از محک انتقال احساسات باارزش موفق بیرون می‌آیند، چرا که تولستوی تفسیر خاصی از این محک دارد. تولستوی جامعه را به غنی و فقیر تقسیم می‌کند و به نظر او هنر حقیقی این فاصله مهلک میان طبقات و اشخاص را از میان برمی‌دارد. از اینجا تنها یک قدم کوتاه با این عقیده تولستوی فاصله داریم که هنر «حقیقی» باید به گونه‌ای باشد که کودکان و افراد آموزش ندیده، و بنابراین، همگان بتوانند آن را سریع درک کنند (همان، ص ۱۷۷)؛ و اینکه هنری که قادر به انجام این کار است هنری کاملاً ساده و صمیمی است. از آنجا که (به نظر تولستوی) عمده هنر غرب پس از رنسانس برای تحریک شهوات طبقه غنی عاطل و باطل پدید آمده تنها اندکی از آنها واقعاً آثار هنری هستند. در این دوره اعتقاد دینی در میان اعضای طبقات ممتاز جامعه تقریباً به کلی از میان رفته بود و ثروتمندان برای فرار از خلأ معنوی حاصل از بی‌اعتقادی، آثاری را به هنرمندان سفارش می‌دادند